

مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و دوم، شماره پیاپی ۸۵/۲،
پاییز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۳۶-۹

نگاهی انتقادی به اخلاق کانت*

دکتر حسین اترک

استادیار دانشگاه زنجان

Email: Atrakhossein@Gmail.com

چکیده

نظریه اخلاقی کانت یکی از نظریات مهم در فلسفه اخلاق است که همیشه مورد توجه شارحان و منتقدان بوده است. این نظریه گرچه دارای نکات مثبت زیادی است، ولی همانند هر نظریه بشری دیگری دارای اشکال‌هایی نیز هست. در این مقاله سعی شده است انتقادهایی که به نظر می‌رسد بر اخلاق کانت وارد است ذکر شود. برخی از این اشکال‌ها عبارتند از: تعمیم‌پذیری ویژگی قانون است نه معیار اخلاقی بودن عمل، تجویز اعمال نادرست و ممنوعیت اعمال درست به وسیله ملاک تعمیم‌پذیری، امکان اختلاف افراد در تعمیم‌پذیر دانستن یک قاعده، عدم کارآمدی اصل غایات، اشکال بر ارزش ذاتی عقل، اشکال بر تنها خیر ذاتی بودن اراده نیک، اشکال اطلاق اوامر اخلاقی، مشکل تعارض وظایف، عدم توجه به شخصیت، انگیزه‌ها و عواطف درونی فاعل و عدم پوشش کل حیات اخلاقی به وسیله مفهوم وظیفه.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، کانت، وظیفه، نقد، اصل تعمیم‌پذیری، اصل غایات.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۰۶/۱۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۲۱.

مقدمه

دیدگاه‌های فلسفی ایمانوئل کانت، فیلسوف شهیر آلمانی، چه در حکمت نظری و چه در حکمت عملی همواره مورد توجه شارحان و منتقدان بوده است و شرح‌های زیادی بر آن نوشته و نقدهای بسیاری نیز بر آن گرفته شده است. نظریه کانت در حوزه اخلاق انقلاب بزرگی ایجاد کرد و توجه همگان را به موضوعات و مسائل جدیدی چون اصل وظیفه، نیت و اراده نیک، قانون‌مداری، عقل‌مداری و ارزش ذاتی انسانیت جلب کرد. نظریه اخلاقی کانت با تمام خوبی‌ها و نکات مثبتی که داشت، دارای اشکال‌هایی نیز بود که از دید تیز منتقدان مخفی نماند. اشکال‌ها و نقدهای بسیاری بر اخلاق کانت شده است که برخی از آن‌ها حقاً وارد و برخی ناشی از بدفهمی و فهم نادرست از اخلاق کانت بوده است. در این مقاله سعی کرده‌ایم پس از تبیین اجمالی نظریه اخلاقی کانت، نقدهای وارد بر آن را بیان کنیم.

یک: تبیین نظریه اخلاقی کانت

کانت اخلاق خود را با تبیین مفهوم «اراده خوب»^۱ آغاز می‌کند، چیزی که تنها خوب بالذات در جهان است. جمله معروف وی در آغاز کتابش، **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق** این است: «هیچ چیز در جهان و حتی بیرون از جهان نمی‌توان در اندیشه آورد که بی‌قید و شرط، خوب دانسته شود، مگر [نیت یا] اراده خوب» (Kant, 1964, 61). کانت برای تعریف اراده خوب سه قضیه بیان می‌دارد: قضیه اول مربوط به ارزش اخلاقی عمل است. به عقیده وی هر عملی به شرطی ارزش اخلاقی دارد که از روی وظیفه و به سبب وظیفه بودن انجام شده باشد، نه به هدف نتایجی که در بر دارد. فروشنده‌ای که عدالت و انصاف را به هدف جلب مشتری بیشتر و کسب وجهه و اعتبار در بازار رعایت می‌کند، عملش فاقد ارزش اخلاقی است. اما قضیه دوم مربوط به قاعده

1. Good will.

عملی یعنی قاعده‌ای است که شخص براساس آن عمل می‌کند:

«قضیه دوم این است که ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه انجام گرفته باشد نه در مقصودی [نهفته است] که به آن باید رسید، بلکه در قاعده عملی‌ای است که مطابق با آن تصمیم گرفته می‌شود، و از این رو نه به هدف آن عمل بلکه فقط به اصل نیت [یا اراده‌ای] که عمل به موجب آن صورت گرفته است، صرف‌نظر از هر چیزی که خواسته شده است، وابسته است» (کانت، ۱۳۶۹: ۲۳).

در این جا کانت به ویژگی اصلی وظیفه‌گروی که موثر ندانستن نتایج اعمال در تعیین ارزش آن‌ها است، تاکید می‌کند و ویژگی اصلی و منحصر به فرد نظریه اخلاقی‌اش را که توجه به اصل اراده و نیت اخلاقی و ارزش دادن به آن‌ها و تعیین ارزش اعمال برحسب آن است بیان می‌کند و در ادامه می‌گوید:

«از آنچه گذشت روشن می‌شود که مقاصدی که ما در کارهایمان به دیده داریم، یا آثار و نتایجی که به منزله غایات و انگیزه‌های اراده ما دانسته می‌شود، هیچ‌گونه ارزش نامشروط یا اخلاقی‌ای به خود آن کارها نمی‌تواند ببخشد. پس ارزش آن‌ها اگر در نیت [یا اراده] ما نیست و یا بر حسب آثار و نتایج محتمل آنها معین نمی‌شود، در چه چیز است؟ این ارزش نمی‌تواند در جایی نهفته باشد، مگر در اصل نیت^۱ [یا اراده]، صرف نظر از غایاتی که به وسیله عمل به آن‌ها می‌توان رسید» (*Ibid.* 68).

سومین قضیه که کانت آن را نتیجه دو قضیه قبل می‌داند، این است:

«وظیفه، ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است» (کانت، ۱۳۶۹: ۲۴).

بنابراین، از نظر کانت، اراده خوب تنها خوب بالذات در عالم است؛ اراده خوب اراده‌ای است که صرفاً بر اساس انجام وظیفه و بدون توجه به نتایج عمل می‌کند و وظیفه، ضرورت احترام به قانون اخلاقی است. اما قانون اخلاقی چیست؟

کانت بین قانون اخلاقی و ماکزیم^۱ یا قاعده عملی تفکیک قائل می‌شود. همان طور که در قضیه دوم دیدیم، کانت ارزش اخلاقی عمل را در قاعده عملی‌ای که آن را معین می‌کند، دانست. این قاعده عملی چیست؟ قاعده عملی عبارت است از اصل ذهنی اراده؛ یعنی اصلی که عامل در واقع برطبق آن عمل می‌کند و تصمیمات او را ایجاب می‌نماید. ماکزیم یا قاعده عملی اصل درون ذهنی عمل است که خود فاعل، آن را قاعده عمل خود قرار داده است؛ یعنی این‌که چگونه می‌خواهد عمل کند (کانت، ۱۳۸۳ الف: ۶۱). مثلاً کسی که همیشه برای رفع احتیاجات و مشکلات زندگی‌اش از دیگران کمک می‌گیرد، ولی هیچ‌گاه در مشکلات به دیگران کمک نمی‌کند، در ذهن خویش این قاعده را دارد که «همیشه از دیگران سواری بگیر، ولی هیچ وقت به کسی سواری نده».

اما قانون اخلاقی بر خلاف قاعده عملی که یک قاعده ذهنی و شخصی است، یک قاعده عینی و عام است. از نظر کانت، قانون اخلاقی دارای ویژگی‌های کلیت، عینیت، ضرورت و پیشینی بودن (نشأت گرفتن از عقل) است. به عقیده وی اگر واقعا اخلاقی وجود دارد، باید مشخصه‌های قانون یعنی کلیت و ضرورت را داشته باشد (همان: ۶۳-۶۵).

کانت در متن زیر شاخصه‌های قانون اخلاقی را چنین بیان می‌کند:

«باید بپذیریم که قوانین آن [اخلاق] باید معتبر باشند، آن‌هم نه فقط برای آدمیان، بلکه برای همه آفریدگان خردمند به طور عام، و نه فقط در پاره‌ای از اوضاع و احوال محتمل یا با استثناهایی، بلکه با ضرورت مطلق. هیچ تجربه‌ای نمی‌تواند ما را بدان قادر سازد که حتی امکان این‌گونه قوانین ضروری را استنتاج کنیم؛ زیرا اگر قوانین حاکم بر اراده فقط جنبه تجربی داشته و به نحوی پیشین [و مقدم بر تجربه] از عقل ناب ولی عملی، ریشه نگرفته باشند، ما به چه حقی می‌توانیم آنچه را که شاید در اوضاع و احوال

1. Maxim.

محتمل زندگی انسان معتبر است به عنوان یک فرمان عام برای همه سرشتهای خردمند شایسته احترام محدود ندانیم؟ یا چگونه قوانین حاکم بر اراده خود را به منزله قوانین حاکم بر اراده هستی‌های خردمند به نحو عام ببنداریم؟» (کانت، ۱۳۶۸: ۳۸).

کانت پس از تعریف اراده خوب، براساس وظیفه و تعریف وظیفه، بر اساس احترام به قانون، به تبیین قانون اخلاقی که اراده خوب باید بر اساس آن عمل کند می‌پردازد و می‌پرسد: «آن چگونه قانونی است که تصورش باید اراده را بدون ملاحظه اثر و نتیجه‌ای که از آن می‌توان چشم داشت، معین کند تا مطلقاً و بی‌هیچ قید و شرطی خوب دانسته شود؟» (همان: ۲۷) سپس در پاسخ می‌گوید:

«من چون اراده را از هرگونه انگیزه‌ای که در پیروی از قانون ممکن است برایش دست دهد محروم کرده‌ام، دیگر جز مطابقت کلی کارهایش با قانون عام چیزی باقی نماند و فقط همین [مطابقت با قانون] است که باید به عنوان اصل اراده به کار آید؛ یعنی من هیچ گاه نباید جز این رفتار کنم تا که همچنین بتوانم اراده کنم که قاعده عملم به قانونی عام مبدل شود» (همان).

بنابراین، کانت محتوای قانون اخلاقی خود را از تحلیل مفهوم اراده خوب به دست می‌آورد. اراده خوب اراده‌ای است که بر اساس احترام به قانون اخلاقی عمل می‌کند؛ چرا که نتایج عمل هیچ ارزش نامشروطی به عمل نمی‌بخشد و ارزش اخلاقی عمل در نیت و قصد انجام آن و در قاعده عملی‌ای است که عمل مطابقتش انجام می‌شود. بنابراین، اراده خوب اراده‌ای است که جز به اطاعت از قانون نمی‌اندیشد. کانت از این مقدمات نتیجه می‌گیرد که پس قانون اخلاقی چیزی جز این نیست که «همیشه چنان عمل کن که قاعده عملی تو، قانون عام و کلی گردد».

روش دیگر کانت برای رسیدن به مضمون قانون اخلاقی، کمک گرفتن از ویژگی قانون، یعنی اطلاق و ضرورت است. وی می‌گوید:

«من چون یک امر مشروط را به طور عام در تصور آورم از پیش مضمون آن را

نمی‌دانم، مگر آن که از شرط آن آگاه شوم. ولی اگر امر مطلق را در تصور آورم، بی‌درنگ به مضمون آن نیز پی می‌برم؛ زیرا این امر علاوه بر قانون، متضمن ضرورتی است که قواعد عمل باید با این قانون مطابق باشند، در حالی که [خود همین] قانون در بردارنده هیچ شرطی که موجب محدودیتی بشود نیست. بنابراین، تنها چیزی که می‌ماند کلیت این قانون است به معنای دقیق کلمه، که قاعده باید مطابق آن باشد و امر، چنان که سزاوار است، فقط این مطابقت را به منزله امری ضروری نشان می‌دهد.

پس فقط یک امر وجود دارد و آن این است که تنها بر پایه آن قاعده‌ای رفتار کن که در عین حال بتوانی بخواهی که آن قاعده، قانونی عام باشد» (همان: ۶۰).

در این جا کانت از تحلیل صورت قانون اخلاقی که باید به شکل صیغه «امر» و به صورت «مطلق» باشد، به مضمون آن می‌رسد. امر مطلق چون مطلق است هیچ شرطی ندارد بنابراین، مستلزم هیچ محدودیتی نیست و اگر قانون اخلاق باید به صورت امر مطلق باشد پس تنها چیزی که برایش ضروری است این است که مطلق و کلی باشد. بنابراین، مضمون قانون اخلاقی این می‌شود که «همیشه چنان عمل کن که بتوانی اراده کنی قاعده عملی تو قانون عام و کلی گردد». این قانون معروف به «قانون تعمیم‌پذیری» است. عملی به لحاظ اخلاقی درست است که تعمیم پذیر به همه انسان‌ها باشد و بتواند قانون عام گردد.

از سوی دیگر، اراده به منزله توانایی تصمیم به عمل برطبق قوانینی معین است و این توانایی تنها در ذات‌های خردمند یافت می‌شود. «غایت» تعیین‌کننده اراده است و اگر غایت فقط از جانب عقل معین شود، باید در همه ذات‌های خردمند ارزش یکسان داشته باشد. چیزی که زمینه امکان یک عمل است و غایت، نتیجه آن، «وسیله» نام دارد. غایاتی که هر ذات خردمند به دلخواه خود به عنوان آثار کارهایش (غایات مادی) بر می‌گزیند، همه صرفاً نسبی هستند؛ زیرا فقط نسبت و رابطه آن‌ها با آرزوهای خاص هر فرد است که مایه قدر و ارزش آن‌ها است و به همین دلیل نمی‌توانند اصولی عام و

ضروری برای همه ذات‌های خردمند و همه اراده‌ها، یعنی قواعد عملی، به دست ما دهند؛ چرا که این غایات نسبی فقط می‌توانند منشأ اوامر شرطی باشند (همان: ۷۰ و ۷۱). ولی اگر چیزی را فرض کنیم که وجود آن در نفس خود ارزشی مطلق داشته باشد، یعنی چیزی که چون در نفس خود، غایت است می‌تواند سرچشمه قوانین قطعی باشد، آن‌گاه این چیز و فقط همین چیز می‌تواند سرچشمه امر مطلق ممکن یعنی قانون عملی باشد. کانت «انسان» را آن غایت مطلق می‌داند و می‌گوید:

«اکنون می‌گوییم: انسان، و به طور کلی هر ذات خردمند، به منزله غایتی [مستقل و] به خودی خود، وجود دارد و نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای که این یا آن اراده، خودسرانه به کارش برد. بلکه در همه کارهایش، چه به خودش مربوط شود و چه به ذات‌های خردمند دیگر، همیشه باید در مقام غایت دانسته شود» (همان: ۷۲).

سپس کانت این مطلب را با امر مطلق ربط می‌دهد و می‌گوید: پس اگر امر مطلق وجود دارد، باید به گونه‌ای باشد که بنیاد آن، این اصل باشد که موجود عاقل همچون غایتی مستقل وجود دارد. در نتیجه، امر عملی باید به این صورت باشد:

«چنان رفتار کن که بشریت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمارآوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای» (همان: ۷۴). این صورت دوم امر مطلق است که به «اصل غایات» یا «اصل انسانیت» مشهور است.

اما امر مطلق صورت سومی هم دارد که کانت آن را «اصل خود آیینی اراده»^۱ یا «اصل استقلال اراده» می‌نامد. او این اصل را نتیجه دو اصل پیشین بیان می‌کند. استدلالی که وی بر اساس آن، صورت سوم امر مطلق را وارد بحث می‌کند شاید به این شکل باشد که از این واقعیت که قانون اخلاقی امر مطلق است می‌توان استنتاج کرد که مقبولیتش برای موجود عاقل نمی‌تواند مبتنی بر «نفعی» باشد که چنین موجودی ممکن

1. Autonomy.

است بر اثر پذیرش قانون اخلاقی آن را برآورده سازد. در نتیجه مقبولیت قانون اخلاقی برای موجود عاقل باید ذاتی باشد.

همان‌گونه که در صورت اول امر مطلق دیدیم، آنچه قانون اخلاقی اقتضاء می‌کند کلیت و تعمیم است. از آن جا که قوانین کلی، قوانین عملی‌اند، تنها در صورتی می‌توانند ذاتاً برای موجودات عاقل پذیرفتنی باشند که موجودات عاقل آزادانه آن‌ها را به عنوان اصل پذیرفته یا تشریح کرده باشند. اما اگر وضع بدین منوال باشد، اراده موجود عاقل نه تنها تابع قانون عملی است، بلکه تابعیت آن به گونه‌ای است که می‌توان آن را «همچنین به عنوان قانونگذار برای خودش در نظر گرفت» (اونی، ۱۳۸۱: ۱۲۴). بنابراین، اندیشه‌ای که ورای اصل استقلال اراده است این اندیشه است که «اراده هر موجود عاقل، اراده قانونگذار عام است» (کانت، ۱۳۶۸: ۷۸).

به تعبیر دیگر «همیشه چنان عمل کن که از طریق اراده‌ات قانونگذار عام مملکت خویش باشی».

این‌ها صور سه‌گانه امر مطلق کانت هستند که بر اساس آن می‌توان تشخیص داد چه کاری درست و چه کاری نادرست است. وی چهار مثال برای آزمون امر مطلق ذکر می‌کند که جهت رعایت اختصار یکی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم.

مثال اول: شخصی نیازمند پول است و برای رفع نیازش، باید از کسی پول قرض کند. ولی می‌داند که توانایی بازپرداخت آن را در آینده ندارد. از خود می‌پرسد: آیا درست است که برای حل مشکل خودم، پولی از کسی قرض بگیرم و به دروغ قول بدهم که باز پس خواهم داد؟ قاعده رفتار او در این جا عبارت است از: «هرگاه خود را نیازمند پول ببام، پول قرض می‌گیریم و قول می‌دهم که آن را پس بدهم، اگرچه می‌دانم که هرگز نمی‌توانم چنین کنم».

برای آزمون این قاعده باید پرسید: اگر این قاعده قانون کلی طبیعت گردد، چه

خواهد شد؟ پاسخ این است که قول دادن با این قصد که به قول خود عمل نکند، اگر قانون طبیعت شود هیچ کس حاضر به شنیدن قولی نخواهد بود. بلکه چنین ادعایی را میان تهی و بی اعتبار خواهند دانست. بنابراین، نفس قول دادن، لغو خواهد شد. لذا نمی توان بدون تناقض اراده کرد که این قاعده، قانونی کلی شود. مراد کانت از تناقض در این جا، تناقض منطقی نیست. بلکه مراد او این است که قول دادن به قصد عدم انجام آن، در تضاد با مفهوم خود قول دادن است که برای ایجاد اعتماد می باشد، و اگر قول دادن با این قصد، قانون عام طبیعت گردد، قول دادن با قول ندادن یکی خواهد شد (همان: ۶۲ و ۶۳).

این خلاصه‌ای از نظریه اخلاقی کانت بود که در این مقاله در صدد نقد آن هستیم.

دو: نقد نظریه اخلاقی کانت

۱. نکات مثبت نظریه اخلاقی کانت

یکی از ویژگی‌ها و نکات مثبت نظریه اخلاقی کانت توجه به ذات اعمال از حیث درستی و نادرستی است، بر خلاف نظریه‌های غایت‌گرایی که تنها به خوبی و بدی نتایج توجه دارند و ملاک درستی عمل، ایجاد بهترین نتایج و بیشترین سود است. آنچه با ارتکازات اخلاقی ما سازگارتر است نظریه کانت است و ما حاضر نیستیم به هدف سود بیشتر و کسب نتایج خوب به کسی ظلم کنیم.

نکته مثبت دیگر نظریه کانت توجه به نیت و اراده فاعل اخلاقی است، موضوعی که باز نظریه‌های غایت‌گرایی از آن غافل بوده‌اند. ما نیز با کانت موافقیم که نیت فاعل در ارزشمندی عملش دخالت مستقیم دارد. از نظر ما نیز انسان خیری که به هدف نامور شدن به نیکوکاری، احسان می‌کند، کارش فاقد ارزش است.

اما نکته بسیار مهم و ارزشمند در نظریه کانت توجه به ارزش و شخصیت انسانی است. صورت دوم امر مطلق، اصل غایات یا انسانیت بود که رعایت ارزش انسانی و

غایت بودن او در همه امور را لازم و معیار درستی عمل قرار می‌دهد. یکی دیگر از نقاط مثبت نظریه کانت، آسانی و سهولت آن است. این آسانی از جهت ارائه قانونی واحد برای تشخیص درستی و نادرستی اعمال است. هر گاه درستی و نادرستی عملی برایمان محل سؤال شد کافی است آن را به وسیله یکی از صورت‌های امر مطلق مورد آزمون قرار دهیم و از خود بپرسیم: آیا این عمل قابل تعمیم به همه انسان‌ها است؟ آیا در این عمل انسانیت غایت قرار گرفته یا وسیله؟ همچنین، سهولت و آسانی نظریه کانت از جهت تک اصلی بودن آن است. او برخلاف کثرت‌گرایانی چون دیوید راس که معتقد به اصول و وظایف اخلاقی متکثر غیر قابل تحویل به یکدیگر هستند، اصل واحدی به نام «امر مطلق» را ارائه می‌کند که تنها اصل وظیفه است و همه وظایف را می‌توان از آن استنباط کرد.

۲. نقد اصل تعمیم پذیری

۲-۱. تعمیم پذیری، شرط قانون است، نه اخلاقی بودن

از نظر کانت برای این که تشخیص دهیم عمل به کدام قاعده عملی (ماکزیم) جایز است، کافی است از خود بپرسیم که آیا قابل تعمیم به همه انسانها است یا نه. اگر بتوانیم اراده کنیم که قاعده عملی ما یک قانون عام طبیعت گردد، در این صورت عمل بر طبق آن از نظر اخلاقی جایز خواهد بود. همان طور که گذشت، کانت در توجیه امر مطلق، از تحلیل مفهوم «قانون» به محتوای قانون اخلاقی خویش رسید. «قانون» دارای چند ویژگی است: ضرورت، کلیت و اطلاق. قانون باید چیزی باشد که در حق همه صادق باشد؛ یعنی همه بتوانند به آن عمل کنند. اگر عملی باشد که همه نتوانند به آن عمل کنند، شأنیت قانون شدن را ندارد. پس آن عملی مطابق قانون اخلاقی و به لحاظ اخلاقی درست و وظیفه خواهد بود که تعمیم پذیر باشد.

ولی به نظر من این استدلال کانت تمام نیست. از این که اراده باید در کارهایش

تابع قانون باشد و اطاعت از قانون را مد نظر داشته باشد نمی‌توان نتیجه گرفت که محتوای قانونی که باید از آن اطاعت کرد، تعمیم‌پذیری است. کلیت و تعمیم‌پذیری ویژگی صورت قانون است، نه ماده یا محتوای آن. اشکال کانت این است که شرط صورت قانون را به محتوا و ماده آن تبدیل کرده و این نتیجه‌گیری غیر منطقی است. آری، از کانت می‌پذیریم که کلیت و تعمیم‌پذیری، ویژگی صورت قانون است. اما نمی‌پذیریم که ویژگی ماده قانون و شرط درستی و اخلاقی بودن عمل نیز باشد. اخلاق به دنبال معیار درستی و نادرستی عمل است، نه معیار صوری قانون. کلیت و تعمیم‌پذیری شرط صوری هر قانونی (اعم از فیزیکی، مکانیکی، دینی، اخلاقی و ...) است، نه شرط اخلاقی بودن عملی. اشکال کانت این است که شرط صوری قانون را معیار فعل اخلاقی قرار داده است. به همین علت اشکال است که اصل تعمیم‌پذیری، در برخی شرایط، بعضی از اعمال نادرست و غیر اخلاقی را تجویز می‌کند. در ادامه، مثال‌های متعددی ذکر می‌شود که نشان می‌دهد چگونه ممکن است عملی ذاتاً درست باشد، ولی انجام آن برای همه تعمیم‌پذیر نباشد و بالعکس، عملی ذاتاً درست نباشد، ولی انجامش قابل تعمیم برای همه باشد.

۲-۲. تعمیم‌پذیری عینی یا ذهنی

اشکال دیگری که به ملاک تعمیم‌پذیری گرفته می‌شود این است که آیا مراد کانت از آن، تعمیم‌پذیری به اعتبار واقع است یا به اعتبار فاعل؛ یعنی آیا یک عمل اخلاقاً مجاز است اگر و تنها اگر در واقع تعمیم‌پذیر باشد یا به نظر فاعل تعمیم‌پذیر باشد؟ کانت خود در این مورد صحبتی نکرده است. ولی طبق هر دو فرض ملاک تعمیم‌پذیری دارای اشکال خواهد بود: اگر تعمیم‌پذیری از نظر فاعل مراد باشد، اشکال نسبت به تعمیم‌پذیری از نظر فاعل‌های مختلف را در پی خواهد داشت که در نقد بعدی به آن پرداخته‌ایم؛ و اگر مراد تعمیم‌پذیری به لحاظ واقع باشد اشکالش این است که

علم به چنین امری ممکن نیست. ممکن است عملی به نظر فاعل تعمیم پذیر باشد، ولی در واقع این گونه نباشد. فاعل از کجا می‌خواهد علم پیدا کند که واقعاً چه چیز تعمیم‌پذیر است؟ چیزی هم که نمی‌توان به وظیفه بودنش علم یافت، نمی‌تواند وظیفه باشد (Brant, 1971, 160).

۲-۳. امکان اختلاف افراد در اراده تعمیم‌پذیری یک قاعده

از نظر کانت برای این که علم پیدا کنیم کدام قاعده عملی تعمیم‌پذیر است، دو شرط وجود دارد: شرط اول این است که برای هر فاعلی، عمل کردن بر طبق آن امکان‌پذیر باشد. به تعبیر دیگر امکان آن وجود داشته باشد که آن قاعده عملی، به شکل قانون عام طبیعت درآید. اگر در یک قاعده عملی، تناقض منطقی یا تناقض با قوانین طبیعی وجود داشته باشد معنایش این است که امکان تعمیم‌پذیری آن وجود ندارد. شرط دوم این است که فاعل بتواند آن را به عنوان سیاست کلی که همه از آن تبعیت کنند، در نظر گیرد؛ یعنی برای فاعل، به لحاظ ذهنی، تبعیت عمومی از آن قابل قبول باشد. برخی از قواعد عملی (ماکزیم) طبیعتشان چنان است که به علت تناقض درونی یا تعارض با قوانین دیگر طبیعت، امکان آن وجود ندارد که قانون عام گردند. ولی برخی دیگر این تناقض درونی یا تعارض بیرونی را ندارند. ولی فاعل به لحاظ ذهنی نمی‌تواند اراده کند که قاعده عملی‌اش به صورت قانون عام درآید (کورنر، ۱۳۶۷: ۲۶۸-۲۸۸).

اشکالی که به کانت وارد می‌شود به شرط دوم او است که برخی معتقدند این شرط، معماگونه است؛ چرا که ممکن است یک ماکزیم و قاعده عملی وجود داشته باشد که یک فاعل اراده کند به صورت قانون عام درآید، ولی فاعل دیگر نتواند این گونه اراده کند. در این صورت طبق نظر فاعل اول، عمل طبق آن قاعده درست و وظیفه است، ولی طبق نظر فاعل دوم، عمل طبق آن نادرست است. در نتیجه، نوعی نسبی‌گرایی اخلاقی پیش می‌آید.

البته، ممکن است این اشکال این گونه پاسخ داده شود که مراد کانت اراده کردن

دل‌بخواهی نیست، بلکه فاعل باید بتواند بدون تناقض درونی اراده کند که قاعده عملی‌اش قانون عام گردد. اما این اصلاحیه نیز مشکل را رفع نمی‌کند؛ چون ممکن است شخصی به لحاظ طبیعی چنان ساخته شده است که می‌تواند بدون تناقض درونی، عمومیت یک قاعده را اراده کند، ولی شخص دیگر نتواند همان قاعده را قانون عام اراده کند (Ibid. 161).

برای مثال این قاعده را در نظر بگیرید: «اگر کشته شدن یک برده با شکنجه و عذاب، برای مالک آن موجب خوشحالی گردد، انجام آن جایز است». این قاعده‌ای است که هیچ کس آن را نمی‌پذیرد، ولی همیشه در طول تاریخ برده‌دارانی بوده‌اند که بدون تناقض درونی آن را قبول کرده‌اند. پس یک برده‌دار می‌تواند چنین قاعدای را بدون تناقض درونی بپذیرد (Ibid.). البته، باید توجه داشت که این اشکال در صورتی صحیح است که کلمه «برده» در قاعده عملی قرار داده شود؛ چون در این صورت تعمیمش برای انسان‌های آزاد و غیر برده موجب تناقض درونی نیست. ولی اگر کلمه «انسان» را در قاعده قرار دهیم، تعمیمش مستلزم تناقض درونی است.

۲-۴. نادرست گشتن اعمال درست توسط شرط تعمیم پذیری

همان‌طور که در قسمت (۲-۱) گفتیم، چون تعمیم پذیری ملاک درستی اعمال نیست، ممکن است عملی ذاتاً درست باشد ولی تعمیم پذیر نباشد. در این صورت، فرمول کانت آن را نادرست می‌سازد. برای مثال، این قاعده را در نظر بگیرید: «می‌خواهم یک قطار کوکی بخرم. ولی هرگز آن را نفروشم». شکی نیست حق داریم که بر طبق این قاعده عمل کنیم. صورت تعمیم یافته آن می‌شود: «همه می‌خواهند قطار کوکی بخرند، ولی هرگز آن را نفروشند».

اما آیا همه می‌توانند طبق این قانون عام عمل کنند؟ از آن‌جا که یک شخص فقط هنگامی می‌تواند چیزی بخرد که دیگری قصد فروشش را داشته باشد، بدیهی است که صورت تعمیم یافته قاعده با خود قاعده ناسازگار است. بنابراین، طبق اصل تعمیم

پذیری، عمل بر طبق قاعده فوق از لحاظ اخلاقی ممنوع است؛ زیرا بدون تناقض نمی‌توان تعمیم آن را اراده کرد. از آن جا که وجداناً عمل بر طبق این قاعده کاملاً صحیح است، امر مطلق کانت این لازمه غیر قابل قبولی دارد که باید قاعده‌ای را که از لحاظ اخلاقی مجاز است، از لحاظ اخلاقی غیر مجاز و ممنوع دانست (اونی، ۱۳۸۱: ۱۷۱).

دیوید راس این اشکال را در مورد مثال دروغگویی به قاتل مطرح می‌کند. به عقیده راس، یک عمل جزئی ممکن است تحت مجموعه‌ای از اعمال قرار گیرد که خود آن مجموعه نیز تحت مجموعه بزرگ‌تر دیگری است. به همین ترتیب می‌توان میان عمل جزئی و نوعی که تحت آن قرار می‌گیرد، مراتب مختلف و بیشماری را در نظر گرفت. برای مثال اگر شخصی به قاتلی دروغ بگوید، این عمل جزئی او زیر مجموعه نوع «دروغگویی به قاتل» است که خود این نوع زیر مجموعه نوع «دروغگویی» است که خود این نوع هم می‌تواند زیر مجموعه «گفتن» باشد. اشکال کانت در این است که به طور دلخواهی، یکی از این زیر مجموعه‌های وسطی یعنی «دروغگویی» را به عنوان نوع برای عمل جزئی «دروغ گفتن» اخذ کرده و قانون امر مطلق و آزمون تعمیم‌پذیری را در مورد این نوع (دروغگویی) به کار برده و ثابت کرده که دروغگویی به قاتل نادرست است.

اما اگر این عمل جزئی را تحت نوع «دروغگویی به قاتل» قرار دهیم و آزمون تعمیم‌پذیری را درباره‌اش به کار ببریم، می‌بینیم هیچ اشکالی در تعمیم یافتن این قاعده عملی نیست. لذا دروغگویی به شخص قاتل به منظور نجات بی‌گناه، عملی درست و بایسته است. از این رو، راس می‌گوید: به نظر می‌رسد ما در یک بن بست گرفتار شده‌ایم: آزمون تعمیم‌پذیری در یک سطح، عمل را نادرست نشان می‌دهد و در سطح دیگر همان عمل را توجیه می‌کند و درست جلوه می‌دهد (راس، ۱۳۸۶: ۵۶).

۲-۵. تجویز اعمال نادرست با ملاک تعمیم‌پذیری

فرض کنید دانشجویی بیست هزار تومان از هم‌اتاقی‌اش قرض می‌گیرد. با خود

فکر می‌کند آیا لازم است آن را پس دهد؟ اصل تعمیم پذیری کانت به او می‌گوید: از آن جا که تعمیم قاعده «هر وقت از دیگران قرض گرفتی آن را نپرداز» قابل تعمیم نیست، نمی‌تواند این کار را بکند. اما از آن جا که او دانشجوی زیرکی است، با خود می‌اندیشد می‌توان قاعده‌های عملی خاص‌تر دیگری یافت که تعمیم آن‌ها امکان پذیر باشد. مثلاً تعمیم این قاعده هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند: «هر وقت دانشجوی پسر دانشگاه آزاد اسلامی واحد فلان، با قد، وزن و سن فلان، دقیقاً بیست هزار تومان در روز و ساعت فلان، از هم اتاقی پسر خود، با قد و وزن و سن فلان قرض بگیرد و بازپرداخت آن برایش سخت باشد، می‌تواند قرضش را ادا نکند». تعمیم این قاعده امکان‌پذیر است و هیچ تناقض درونی یا منطقی یا تعارض با قوانین طبیعی ایجاد نمی‌کند. بنابراین از نظر اخلاقی مجاز است (Brant, 163). پس با فرمول تعمیم پذیری کانت می‌توان هر عمل نادرستی را که می‌خواهیم انجام دهیم تعمیم پذیر و اخلاقاً مجاز کنیم.

۲-۶. اشکال صوری بودن^۱

برخی دلیل این اشکال را که اصل تعمیم پذیری، اعمال ذاتاً درست را نادرست می‌گرداند و بالعکس، این دانسته‌اند که امر مطلق، به لحاظ محتوایی تهی و یک اصل صرفاً صوری است که بیانگر هیچ ماده‌ای به عنوان وظیفه نیست. امر مطلق فقط به صورت قواعد عملی و این که آیا آن‌ها تعمیم پذیرند یا نه سرو کار دارد و هیچ کاری با ماده این قواعد و قضا یا ندارد. این اشکال رایج‌ترین اشکال بر اخلاق کانت است که به‌طور گسترده از جانب هگل، جان استوارت میل و در آثار بسیاری از معاصران وارد شده است. از نظر کانت فرمول قانون عام یا اصل تعمیم‌پذیری، شرط درستی و پذیرش هر قاعده اخلاقی است. اما به نظر این شرط بی‌معنا و بیهوده می‌آید؛ زیرا براساس آن باید هرگونه اصل عملی‌ای که تعمیم‌پذیر است، درست باشد. مثلاً اصولی نظیر «هر وقت

1. Formalism

که توانستی، دزدی کن» یا «هر وقت که خطری نداشت، بکش» (O'Neill, 181-182). لذا اشکال صوری بودن امر مطلق به این اشکال منتهی می‌شود که ممکن است امر مطلق برخی کارهای غیراخلاقی توجیه کند. مک‌ایتایر نیز مشابه این اشکال را به کانت گرفته است (MacIntyre, 1984, 142-146).

اچ. جی. پیتون در پاسخ به اشکال صوری بودن نظریه کانت می‌گوید:

«خیلی مشکل است که بفهمم چرا ما باید به یک فیلسوف به خاطر صوری بودن نظریه‌اش اشکال بگیریم و او را ملامت کنیم. ما راسل را به دلیل صوری بودن منطقتش ملامت نکردیم. چرا باید کانت را به علت صوری بودن اخلاقتش ملامت کنیم؟ مخصوصاً که اخلاق دیگری به عنوان **مابعدالطبیعه اخلاق** نوشته است که صرفاً به مواد وظایف پرداخته است. آنچه کانت در **بنیاد** به دنبالش است، اصل عالی اخلاق است. او در مورد بخش پیشین اخلاق بحث می‌کند؛ در مورد صورت عمل اخلاقی، جدا از ماده‌اش. او فراموش نکرده است که عمل اخلاقی یک ماده و یک صورت دارد، یک عنصر پیشینی و یک عنصر تجربی، یک ماده عینی و یک اصل عالی. بلکه از خوانندگان انتظار دارد که این تمایز را به خاطر داشته باشند» (Paton, 55).

به نظر می‌رسد حق با پیتون باشد و این اشکالات ناشی از یک جنبه‌نگری به اخلاق کانت و قضاوت در مورد او صرفاً بر اساس کتاب **بنیاد** است. کانت در **مابعدالطبیعه اخلاق** به ماده وظایف اخلاقی می‌پردازد و فهرستی از وظایف اخلاقی انسان نسبت به خود، دیگران، خدا و طبیعت را بیان می‌کند. اساساً مقصود کانت در **بنیاد** پرداختن به صورت اصل اخلاقی است و در پیشگفتار آن می‌گوید:

«چون من در این جا به فلسفه اخلاق نظر دارم، پرسشی را که پیش نهادم بدین نکته منحصر می‌کنم که آیا پدید آوردن یک فلسفه اخلاقی محض، که از هر چیزی که صرفاً تجربی [و عملی] است بر کنار و به انسان شناسی وابسته باشد، کمال ضرورت را ندارد؟» (کانت، ۱۳۶۸: ۴)

۳. نقد صورت دوم امر مطلق (اصل غایات)

۳-۱. عقل، ملاک برتری انسان‌ها

اشکال لوئیس پویمن بر صورت دوم امر مطلق کانت این است که اگر بپذیریم عقل دارای ارزش ذاتی است، پس باید نتیجه گرفت کسانی که مقدار بیشتری از این خصوصیت برخوردار هستند، باید از احترام بیشتری برخوردار باشند؛ یعنی انسان‌های عاقل‌تر، ذاتاً بهتر و ارزشمندتر هستند. بنابراین، طبق منطق کانتی باید به تناسب عقل انسان‌ها با آن‌ها رفتار کرد. لذا نابغه‌ها و دانشمندان باید دارای شئون بالایی در اجتماع باشند. چه بسا بتوان نتیجه گرفت که باید با گوریل‌ها و شامپانزه‌ها که دارای درجه‌ای از عقل هستند، به عنوان غایات فی نفسه رفتار کرد. ولی نوزادان، انسان‌های پیر و فرتوت که قوه عقلانی ندارند یا از کار افتاده‌اند در مقایسه با شامپانزه‌ها از ارزش کمتری برخوردار هستند (Pojman, 1999, 148).

۳-۲. عدم کارآمدی اصل غایات

اشکال دیگری که پویمن در مورد با اصل غایات کانت مطرح می‌کند، عدم کارآمدی زیاد آن در موقعیت‌های پیچیده پیش آمده است. این اصل ممکن است به ما بگوید که انسانها را به بردگی نگیریم یا ظالمانه و بدون دلیل درست با آن‌ها رفتار نکنیم. اما برای مثال به ما نمی‌گوید آن‌جا که بیمار لاعلاج پس از تحمل درد فراوان از ما می‌خواهد که در مردنش به او کمک کنیم چه کنیم، یا آن‌جا که در میدان جنگ، سرباز دشمن که یک انسان است و طبق اصل دوم باید غایت فی نفسه باشد، در تیررس قرار می‌گیرد آیا باید شلیک کرد یا نه، یا آنجا که برای نجات فرزند بیمار خود مجبور به دزدی از داروخانه هستیم چه باید کرد. و هزاران مورد خاص دیگر که به نظر می‌رسد اصل غایات کانت هیچ کمکی برای حل آن‌ها نمی‌تواند بکند (Ibid. 148-149).

۴. اشکال تنها خیر ذاتی بودن اراده نیک

کانت می‌گفت: در جهان و خارج آن، تنها چیزی که خیر بالذات است، اراده نیک است. سؤال این است که آیا اراده خیر و خوب نمی‌تواند نتایج سوء و شری به دنبال داشته باشد. چه بسا افراد وظیفه‌شناسی که با اراده انجام وظیفه عملی را انجام می‌دهند. ولی باعث ضرر خود و دیگران می‌شوند ما با کانت در این موافقیم که اراده نیک، یکی از خیرهای ذاتی است. ولی موافق نیستیم که تنها خیر بالذات باشد. اراده نیک ممکن است جزء لازم و ضروری هر عمل خوب اخلاقی تصور شود. ولی این که همچنین شرط کافی برای خوبی اخلاقی باشد، محل تردید است. به نظر می‌رسد اراده نیک هم مانند دیگر فضایل و خیرها است که وقتی آن‌ها را فی نفسه و جدا از نتایج در نظر می‌گیریم، خیر بالذات هستند. ولی وقتی آن‌ها را با نتایجی که در پی دارند و برای غایاتی که به کار می‌روند در نظر می‌گیریم، ممکن است شر باشند (*Ibid. 138*).

سر ویلیام دیوید راس^۱ نظیر همین اشکال را به کانت دارد و می‌گوید: گرچه ممکن است وظیفه‌شناسی و میل به انجام وظیفه، از همه انگیزه‌ها و امیال بهتر باشد، اما می‌تواند با انضمام انگیزه خوب دیگری مانند میل به لذت بخشیدن به دیگران یا میل به اصلاح خصایص خویش، از این نیز بهتر باشد (وارنوک، ۱۳۸۰: ۹۹).

۵. اخلاق به عنوان اوامر مطلق

کانت می‌گفت: تنها اخلاق نمی‌تواند از اوامر مشروط تشکیل شود. اما آیا این ادعا درست است و واقعا هیچ امر اخلاقی‌ای نمی‌تواند مشروط باشد؟ اگر مراد کانت از این ادعا صرفاً تفکیک کاربردهای زبانی «باید» در قضایا بود و می‌خواست بیان کند که اوامر و بایدهای اخلاقی دارای صورتی مطلق هستند و همه از نوع مثلاً «هرگز نباید دروغ گفت» می‌باشند، ادعای قابل اثباتی بود. ولی او ادعای بالاتری دارد و معتقد است اوامر

1. Sir William David Ross.

اخلاقی، ضرورتی مطلق دارند که بدون لحاظ هرگونه غایت، میل و علاقه خاص فاعل بیان می‌شوند و در همه حال ضرورت دارند.

فیلیپا فوت^۱ از فضیلت‌گرایان معاصر، اثبات چنین ضرورتی را مشکل می‌داند. او می‌گوید: ممکن است مردم، اخلاق را بدون پرسیدن در این باره که چرا باید آن‌ها را انجام دهند، تبعیت کنند و نیز ممکن است از دلایل آن بپرسند و در صورت عدم دلیل، از تبعیت آن‌ها سرباز زنند. لذا نمی‌توان ادعای چنین ضرورتی در مورد آن‌ها کرد. لذا وی معتقد است اخلاق با اوامر مشروط امکان‌پذیر است و می‌توان نظامی از اوامر شرطی را ارائه کرد که به واسطه غایات اخلاقی صادر شده‌اند. مثلاً کسی که نیکوکاری می‌کند غایتی از این کار خود داشته باشد. ولی غایتی اخلاقی مانند رساندن خیر به دیگران، یا کارهایی را برای حفظ آزادی و عدالت انجام دهند (Foot, 1997, 314-318).

به نظر نگارنده، اوامر اخلاقی برخی مطلق و برخی مشروط هستند، گرچه همه آن‌ها در ظاهر صورتی مطلق دارند. برخی احکام و اوامر اخلاقی از شرطی‌ضمنی و مقدر برخوردارند و آن ممکن است شرط کمال، سعادت یا چیزی دیگر باشد. وقتی امر اخلاقی می‌گوید: «باید به دیگران نیکی کنی»، گرچه ظاهری مطلق دارد، ولی دارای یک شرط مقدر است که وقتی از علت این حکم پرسیده شود ظاهر می‌گردد. جایز است فاعل اخلاقی از خود بپرسد چرا باید به دیگری نیکی کنم و خیر برسانم. هر چیزی که به عنوان دلیل ذکر شود مشروط بودن این امر نسبت به آن غایت را بیان خواهد کرد. به نظر ما برخی از احکام و اوامر اخلاقی یک دلیل هنجاری و یک غایت اصلی دارند و آن کسب کمال و سعادت انسانی است. در واقع، امر فوق به شکل زیر است: «اگر می‌خواهی انسان کامل و سعادت‌مند باشی، باید به دیگران نیکی کنی». این‌ها الزامات و احکام اخلاقی مربوط به فضیلت هستند. کسی که چنین غایت فضیلت‌مندی را ندارد هرگز خود را ملزم به این الزامات نخواهد دانست.

1. Philippa Foot.

اما بخشی دیگر از اوامر و احکام اخلاقی، مطلق بوده و مشروط به هیچ غایتی نیستند. اینها الزامات مربوط به حقوق دیگران هستند. مثلاً دستورهای اخلاقی «نباید انسان بی‌گناهی را بکشی» یا «نباید به کسی ظلم و حق او را ضایع کنی» دستورهایی مطلق هستند و چنین شرطی ندارند که اگر می‌خواهی انسان سعادت‌مندی باشی، باید انسانی را نکشی و حقش را ضایع نکنی. قتل و ظلم از نظر ذاتی و به طور مطلق اعمال نادرستی هستند و باید همیشه ترک شوند، چه فاعل اخلاقی قصد رسیدن به کمال را داشته باشد و چه نداشته باشد. اگر از دلیل این دستورها و احکام اخلاقی پرسیده شود، هیچ دلیل هنجاری‌ای ذکر نمی‌شود جز این که تو حق نداری انسانی را بکشی و تو حق نداری حق دیگری را ضایع کنی. اگر بخواهیم از اصطلاحات کانت کمک بگیریم باید گفت: تکالیف و وظایف اخلاقی ناشی از حقوق دیگر انسان‌ها دستورها و اوامر مطلق هستند. ولی تکالیف و وظایف اخلاقی ناشی از فضیلت، اوامر مشروطند.

۶. مشکل اطلاق احکام اخلاقی

یکی از دشواری‌های فلسفه اخلاق کانت این است که به نظر می‌رسد الزام‌های اخلاقی کانت، ما را در برابر شرّ و بدی دیگران عاجز رها می‌کند. نظریه کانت یک رفتار آرمانی را نشان می‌دهد که از ما می‌خواهد خودمان را به آن برسانیم، بدون در نظر گرفتن آنچه اشخاص دیگر انجام می‌دهند. معروف‌ترین مثال این مشکل مربوط به دیدگاه کانت در باب راستگویی است (Korsgaard, 1998, 530).

به نظر می‌رسد کانت در دو جا از آثار خود این دو ادعا را در مورد راستگویی و بیان حقیقت دارد: اول، آدمی هرگز نباید تحت هیچ شرایطی یا برای هیچ هدفی دروغ بگوید. دوم، اگر آدمی دروغ بگوید مسئول نتایج بعدی آن است، حتی اگر نتایجش کاملاً پیش‌بینی نشده باشد. یکی از جاها «اصول مابعدالطبیعی فضیلت» است که کانت دروغ‌گویی را به عنوان یک نقض وظیفه کامل نسبت به خویش‌شن معرفی می‌کند (کانت، فلسفه فضیلت، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۶). مورد دیگر در مقاله معروف «حق فرضی دروغ گفتن از

روی انگیزه خیر خواهانه» است که کانت ادعای افراطی تری می‌کند و می‌گوید: دروغگو از نظر اخلاقی و نیز قانونی، مسئول نتایج دروغ خود است. کانت در این جا مثال قاتلی را می‌زند که در خانه شما را می‌زند و محل اختفای انسان بی گناهی را می‌پرسد که شما چند لحظه قبل در خانه مخفی کرده‌اید. کانت می‌گوید در این موقعیت نیز باید به او راست گفت و دروغگویی جایز نمی‌باشد (Kant, 1797, 123).

شارحان کانت در این که آیا فلسفه اخلاقی او را متعهد به این ادعا می‌سازد یا نه اختلاف دارند. کریستین کورسگارد از وظیفه‌گرایان کانتی معاصر معتقد است طبق اصل اول کانت یعنی قانون عام این نوع دروغگویی جایز است. ولی بر اساس اصل انسانیت، دروغگویی در این جا جایز نیست و به همین دلیل کانت آن را جایز ندانسته است.

اصل قانون عام به ما می‌گوید هرگز به نحوی عمل نکنیم که نتوانیم در عین حال اراده کنیم که قاعده عملی ما قاعده عام گردد. قاعده دروغگویی نقض وظیفه کامل نسبت به خویش است و بنابراین، از نوعی است که نمی‌توان بدون تناقض اراده تعمیم داد. سؤال این است که آیا دروغ گفتن در این مورد (قاتل در خانه) می‌تواند قانون عام گردد. دروغ معمولاً به خاطر اشتغال بر فریب و نیرنگ است که در رسیدن به هدف خویش مؤثر می‌افتد. ولی اگر دروغ عمومیت یابد، دیگر فریب دهنده نخواهد بود. فلذا عمومیت دروغگویی موجب نقض غرض خواهد شد. این استدلال کانت مبنی بر عدم جواز دروغگویی به قاتل بود، هرچند برخی معتقدند عمومیت یافتن دروغگویی در این شرایط موجب تناقض در اراده نمی‌شود و بر اساس فرمول تعمیم پذیری، دروغگویی به قاتل جایز است. لذا این تصور کانت که هرگز نباید دروغ گفت، اشتباه بوده است (Korsgaard, 1998, 531-534).

اما بر اساس اصل انسانیت نیز، دروغگویی در این مورد جایز نیست. چون طبق این اصل هرگز نباید با دیگران به طریق وسیله صرف عمل کرد، بلکه باید آن‌ها را به عنوان غایت در نظر گرفت. دروغ گفتن به قاتل یعنی او را به عنوان وسیله برای غایتی

قرار دادن که البته راضی به این رفتار نیست. بنابراین، دروغگویی در این شرایط به عقیده کانت کار نادرستی است. اما اغلب مردم این را خلاف ارتکازات خود می‌دانند و دروغگویی را در این گونه موارد جایز می‌شمارند. این مشکلی است که کانت به دلیل اطلاق‌گرایی در احکام اخلاقی با آن مواجه بود. به عقیده دیوید راس، تلاش برای مطلق ساختن قوانین اخلاقی، به علت پیچیدگی شرایط عمل، با شکست مواجه می‌شود (راس، ۱۳۸۶: ۵۵).

۷. مشکل تعارض وظایف

کانت چون احکام اخلاقی را مطلق و ناشی از عقل انسان می‌داند تعارض در وظایف اخلاقی را ممکن نمی‌داند. در واقع محال است عقل انسان او را به دو وظیفه متعارض در آن واحد که انجام هر دو امکان‌پذیر نیست، الزام کند. ولی کانت، تعارض در «مبنای الزام»^۱ را امکان‌پذیر می‌داند. وقتی وظایف اخلاقی به ظاهر تعارض می‌کنند، در واقع دو مبنای الزام وجود دارد که به تعارض برخاسته‌اند و در نهایت یکی از آن‌ها وظیفه فاعل است، نه این که دو وظیفه و دو الزام همزمان متوجه فاعل شده باشد و او در مقام عمل به تعارض برسد. مثلاً چون «الف» دوست من است، وظیفه من کمک کردن به او است. دوستی، مبنای تکلیف و الزام من به یاری او است. اما اگر او اسرار دولتی را به دشمن می‌فروشد، این عمل او، مبنای تکلیف و الزام من برای طرد او است. در این جا ما دو الزام و تکلیف نداریم که به تعارض برخاسته باشند: یکی وظیفه کمک کردن به دوست و دیگر وظیفه طرد جاسوس. به عقیده کانت در این جا فقط مبنای الزام‌ها به تعارض برخاسته‌اند و مبنایی که قوی‌تر است و بر مبنای دیگر غلبه می‌کند، تعیین‌کننده تکلیف و وظیفه من یعنی طرد جاسوس است. بنابراین، من فقط یک الزام دارم و اصلاً دو الزام بر گردن من نیامده بود تا تعارض کنند (اتکینسون، ۱۳۶۹: ۱۸۱).

1. ground of obligation.

بنابراین، برای این که هم عقیده اطلاق و استثناپذیری قواعد اخلاقی کانت را حفظ کنیم و هم توجیهی مناسب از عقیده کانت در باب عدم امکان تعارض وظایف آوریم، باید تعارض را به مقام دلایل و مقتضیات تکلیف مربوط بدانیم، نه مقام امثال. در یک موقعیت ممکن است دو مقتضی و دو دلیل برای دو تکلیف وجود داشته باشد. اگر امکان انجام هر دو تکلیف نباشد، تکلیفی که دلیل و مقتضی آن قوی‌تر است، دلیل و مقتضی تکلیف دیگر را کنار می‌زند و اصلاً مانع تحقق و تنجز آن می‌شود و این مقتضی، عقیم می‌ماند. لذا در مقام امثال و عمل، اصلاً دو تکلیف وجود ندارد تا تعارض کنند و مجبور شویم یکی را بر دیگری ترجیح دهیم و دلیل مرجوح را استثنا بزنیم. ولی مشکل نظریه کانت در باب تعارض این است که اولاً، او در نهایت مشخص نمی‌کند کدام مبنای الزام قوی‌تر از مبنای دیگر هستند و ما در مقام تعارض مبنای الزام، باید کدام را مقدم بدانیم و آن را تعیین‌کننده وظیفه خود بشماریم. در همین مثال قبلی، از کجا می‌دانیم مبنای الزام طرد جاسوس قوی‌تر از مبنای الزام حفظ دوستی است؟ کانت قاعده‌ای به دست نداده است.

ثانیاً همیشه تعارض در مبنای الزام‌های اخلاقی نیست. بلکه گاه در خود الزام‌ها و وظایف اخلاقی تعارض رخ می‌دهد. مثلاً از طرفی به دوست خود قول داده‌ام که در تعمیر خانه‌اش به او کمک کنم. از طرف دیگر در زمانی که برای کمک کردن به او حاضر می‌شوم، مادرم مریض می‌شود و باید او را به بیمارستان ببرم. در این جا وظیفه نجات جان مادر و وظیفه وفای به عهد با هم تعارض می‌کنند. من چون به دوستم قول داده بودم، این قول برای او ایجاد حق می‌کند که در قبالتش من مکلف و موظف هستم. درست است که مبنای الزام نجات مادر قوی‌تر است، ولی نمی‌توان گفت: من هیچ وظیفه و الزامی نسبت به دوستم ندارم؛ چرا که عمل قول دادن، از لحظه‌ای که صورت می‌گیرد، الزامی را برای وفای به آن بر گردن قول‌دهنده می‌آورد و حقی را برای طرف قول نسبت به مطالبه مضمون قول ایجاد می‌کند.

۸. اشکال فضیلت‌گرایان

۸-۱. عدم توجه به شخصیت، انگیزه‌ها و عواطف درونی فاعل

فضیلت‌گرایان نوعاً اخلاق کانتی را دارای یک نگاه سرد به زندگی اخلاقی که به شدت تحت حاکمیت قانون قرار دارد و عاجز از رعایت عدالت میان افراد است و نمی‌تواند توجه کافی و مناسب از نقش انگیزه و فضیلت ارائه دهد، می‌پندارند (O'Connor, 2006, 239).

اخلاق فضیلت‌محور، اخلاق فاعل‌محور است و شخصیت فاعل از اهمیت خاصی برخوردار است. این شخصیت فاعل است که او را به انجام و توصیه کارهای درست قادر می‌سازد. از منظر اخلاق فضیلت، ارتباط نزدیکی میان انگیزه‌های عمل و شخصیت فاعل وجود دارد (Ibid. 239).

فضیلت‌گرایان در نقد کانت و همچنین اخلاق نتیجه‌گرا می‌گویند حیات اخلاقی انسان به اعمال بیرونی و ظاهری او منحصر نیست. اگر چه پرسش کانت و نتیجه‌گرایان در این که «چه چیز به عمل اخلاقی ارزش می‌دهد؟» مهم است، ولی پرسش‌های دیگری هم هستند که در حیات اخلاقی ما پدیدار می‌شوند و باید به آن‌ها پرداخت. در حیات اخلاقی انسان، انگیزه‌ها، عواطف (مانند عشق و نفرت)، خواسته‌ها، ملکات و عادات هم وجود دارند که حائز اهمیت هستند. پرسش درباره کمال اخلاقی و جدّ و جهد در جهت نیل به آن نیز اهمیت دارد. اخلاق کانت به هیچ یک از این امور نپرداخته است. کانت به ساحت انگیزه نپرداخته است. این که شخص با چه انگیزه‌ای از ما تشکر می‌کند و می‌گوید: «متشکرم» مهم است. کانت در باب انگیزه عمل، تنها به انگیزه انجام اعمال از روی وظیفه پرداخته و ارزش اخلاقی عمل را تنها در این انگیزه منحصر کرده است، در حالی که انگیزه‌های متعدد دیگری در درون انسان‌ها وجود دارند که می‌توانند به عمل، ارزش اخلاقی بخشند. اموری مانند حق‌شناسی، امید، بردباری، گذشت، اعتماد، سخاوت، فروتنی، شفقت، عشق، شجاعت و وفا انگیزه‌هایی هستند که غیر از انجام وظیفه دارای ارزش اخلاقی‌اند (مرداک، ۱۳۸۷: ۴۰-۴۳).

۸-۲. مفهوم وظیفه کل حیات اخلاقی را نمی‌پوشاند

فضیلت‌گرایان معتقدند حیات اخلاقی انسان وجوه مهمی دارد که تنها با مفهوم وظیفه و الزام نمی‌توان آن‌ها را پوشش داد. مثلاً مفهوم وظیفه نمی‌تواند فضایل اخلاقی را توجیه و تبیین کند. فضیلت یک پدر مهربان بودن، مفهومی است که غیر از وظیفه تربیت و انجام وظایف نسبت به فرزند است. ما، پدر مهربان بودن را وظیفه خود نمی‌دانیم که ملزم به انجامش هستیم. بلکه آن را فضیلتی تلقی می‌کنیم که اگر نمی‌داشتیم عیب و نقصی برایمان محسوب می‌شد. اگر مفهوم وظیفه با مفهوم فضیلت تکمیل نشود، به تنهایی نمی‌تواند همه کارهای درست را تبیین کند (مرداک: ۴۵ و ۴۶).

انسان اخلاقی کسی نیست که فقط اعمال بیرونی و ظاهری‌اش دارای ارزش مثبت اخلاقی باشد. حیات باطنی انسان نیز دارای اهمیت زیادی است. افزون بر انگیزه‌ها که اشاره شد، احساسات و عواطف نیز به عنوان بخشی از حیات درونی انسان اهمیت اخلاقی دارند. ما امید را ارزشمندتر از تنفر و بیزاری از خود می‌دانیم، رضایت و آرامش را ارزشمندتر از اضطراب و تشویش می‌دانیم و مهرورزی را ارزشمندتر از بی‌تفاوتی نسبت به دیگران می‌دانیم. در مقابل احساسات و عواطف پسندیده، امیال و عواطف ناپسند هم وجود دارند. ما کسی را که عمل خلاف عفت انجام نمی‌دهد، ولی تمایل به این کار را در قلب خود دارد تقبیح می‌کنیم.

علاوه بر احساسات و عواطف و انگیزه‌ها، شخصیت فاعل نیز در حیات اخلاقی دخالت دارد و باید در کنار عملش مورد ارزشگذاری قرار گیرد. کسی را که دائماً می‌بخشد و احسان می‌کند «سخی» می‌نامیم. ما شجاعت و عفت را به عنوان ملکات پسندیده راسخ در نفس می‌ستاییم، نه صرفاً انجام یک عمل عفیفانه یا شجاعانه که تصادفی و بدون پشتوانه صفت راسخ درونی رخ داده باشد. ما صرفاً عمل یک قاتل و جانی را تقبیح نمی‌کنیم. بلکه شخصیت پلید او را که این عمل از آن حاکی است نیز تقبیح می‌کنیم (همان: ۴۶-۴۹).

عواطف، احساسات، امیال، علائق، دغدغه‌ها و ملکات نیک و پلید راسخ در نفس از سنخ عمل نیستند. پس مقوله اخلاق بسیار گسترده‌تر از عمل اخلاقی و درستی و نادرستی آن است. البته، کانت به احساس عشق‌ورزی و دوست داشتن دیگر انسان‌ها توجه کرده است و چنین نیست که تماماً از آن‌ها غافل باشد. ولی توجه فراخ و گسترده، چنان که در اخلاق فضیلت مشاهده می‌شود، در اخلاق او وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت نتیجه می‌شود که نظریه اخلاقی کانت با وجود نکات مثبت فراوان که آن را به صورت یک نظریه تمام عیار اخلاقی درآورده و به همین در طول تاریخ همواره مورد توجه بوده و شروح مختلفی بر آن نوشته شده است، دارای اشکال‌هایی نیز هست. برخی از این اشکال‌ها به حق بوده و برخی دیگر ناشی از کژفهمی و تلقی نادرست نظریه او است. در هر صورت، با وجود ایرادها و اشکال‌ها به نظر نمی‌رسد این اشکال‌ها در حدی باشد که نظریه اخلاقی کانت را از استحکام و کارآمدی لازم بیندازد. گرچه اصل تعمیم‌پذیری و اصل غایات کانت مورد نقد واقع شد، ولی باز این دو اصل در غالب موارد کاربرد داشته و اگر در جای صحیح خودشان به کار برده شوند مفید خواهند بود و خواهند توانست عمل درست و نادرست را برای ما مشخص کنند و بسیاری از مشکلات اخلاقی ما را حل کنند.

منابع

- اتکینسون، آر. اف؛ *درآمدی بر فلسفه اخلاق*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹.
- اونی، بروس؛ *نظریه اخلاقی کانت*، ترجمه علیرضا آل بویه، مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱.

- راس، ویلیام دیوید؛ *نظریه اخلاقی کانت*، ترجمه محمد حسین کمالی نژاد، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶.
- کانت، ایمانوئل؛ *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی فیصری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
- کانت، ایمانوئل؛ *مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۳ الف.
- کانت، ایمانوئل؛ *مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت (فلسفه فضیلت)*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۳ ب.
- کورنر، اشتفان؛ *فلسفه کانت*، ترجمه عزت اله فولادوند، خوارزمی، ۱۳۶۷.
- مرداک، آیریس؛ *سیطره خیر*، ترجمه شیرین طالقانی، تهران: نشر شور، ۱۳۸۷.
- وارنوک، مری؛ *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنائی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰.
- Brant, Richard, A Critique of Kant, in Ethics, Julius R. Weinberg and Keith E. Yandell, publisher: Holt, Rinehart and Winston, 1971.
- Foot, Philippa, "Morality as a system of Hypothetical Imperative", in "Moral Discourse and Practice", ed. Stephen Darwall and Akkan Gibbard and Peter Railton, Oxford University Press, 1997.
- Kant, Immanuel, Groundwork of Metaphysic of Morals, Translated and analyzed by H. J. Paton, Harper and Row Publish, 1964.
- Kant, Immanuel, On A Supposed Right to tell Lies from Benevolent Motives, in the work called *France*, for the year 1797, Part VI. No. 1, on Political Reactions, by Benjamin Constant.
- Korsgaard, Christine "The Right to Lie: Kant on Dealing with Evil", in

“Ethical Theory” ed. James Rachels”, Oxford University Press, 1998.

-MacIntyre, Alasdair, “After Virtue”, second edition, University of Notre Dame Press, 1984.

-O’Connor OP, John, “Are Virtue ethics and Kantian ethics Really so very different?” in” Journal compilation”, Blackwell publishing, 2006.

-O’Neill, Onora, “Kantian ethics” in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward Craig, Routledge Publishing, 1998

-Paton, H. J., Some Common Misinterpretation of Kant, in *Ethics*, Weinberg and Yandell,

-Pojman, Louis. P., “Ethics, Discovering Right and Wrong”, Wadsworth Publishing Company, 1999.